

زنان در متن و حاشیه: بازخوانی گفتمان فمینیستی در ادبیات داستانی فارسی از انقلاب اسلامی تا دهه سوم (۱۳۸۸-۱۳۵۷) با رویکرد لاکلائو و موفه

مطالعه موردی: چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و زوال کلنل

مینو فضل‌ی نژاد^۱، مریم ایرجی^۲، علی ربیع^۳

^۱ گروه زبان‌شناسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
^۲ گروه زبان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)
^۳ گروه زبان‌شناسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

نویسنده مسؤول: Email: 4284235736@iau.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۳ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸

چکیده

ادبیات داستانی فارسی پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به بستری برای بازنمایی هویت زنان و چالش‌های آنان در جامعه ایران تبدیل شده است. درحالی که پژوهش‌های پیشین عمدتاً به توصیف جایگاه زنان در این متون پرداخته‌اند، تحلیل آن‌ها بر اساس رویکرد تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از تحلیل گفتمان انتقادی، به بررسی نحوه مفصل‌بندی گفتمان زنان، دال‌های مرکزی و شناور، در دو رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد و زوال کلنل اثر محمود دولت‌آبادی می‌پردازد. این تحلیل در بستر ۲۰ متن داستانی هم‌عصر و مرتبط با این دو رمان انجام شده تا جایگاه این آثار در گفتمان ادبی پس از انقلاب به درستی ارزیابی شود. تحلیل گفتمان به عنوان رویکردی میان‌رشته‌ای برای واکاوی پیوند میان زبان، قدرت، ایدئولوژی و هویت در ساختار متون ادبی به کار گرفته شده است. این دو اثر با توجه به میزان تأثیرگذاری، بازنمایی هویت زنانه و پیوند با ساختارهای قدرت و ایدئولوژی برگزیده شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، زنان در بستر زندگی روزمره و خانوادگی بازنمایی شده‌اند و نوعی مقاومت نرم در برابر گفتمان مردسالارانه را بازتاب می‌دهند؛ درحالی که در زوال کلنل، بازنمایی زنان در فضای سرکوب‌گر سیاسی و ایدئولوژیک شکل گرفته است. این تمایز بیانگر تأثیر شرایط تاریخی-اجتماعی بر نوع بازنمایی زنانه در این آثار است. هویت زنانه در این متون، حاصل برهم‌کنش نیروهای گفتمانی، هژمونی‌های حاکم و استراتژی‌های گوناگون چانه‌زنی زبانی است.

کلیدواژه: ایدئولوژی جنسیتی، بازنمایی هویتی زنانه، برساخت اجتماعی، سوژگی زنانه، مفصل‌بندی گفتمانی.

۱- مقدمه

پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، ادبیات داستانی فارسی دستخوش تحولات ژرفی در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شد. این دگرگونی‌ها، به‌ویژه در حوزه بازنمایی زنان، انعکاسی از تنش میان گفتمان‌های مردسالارانه مسلط و مقاومت‌های فمینیستی پنهان در بافت ادبیات معاصر است. بازنمایی زن در این دوره، اغلب در تقابل یا تعامل با ساختارهای اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرد؛ ساختارهایی که نه تنها زنان را در جایگاه «دیگری» تثبیت می‌کنند، بلکه از طریق زبان، روایت و ساختار قدرت، نقش آنان را در نظام معنایی گفتمان تثبیت یا تضعیف می‌کنند. «تلفیقی از رویکرد گفتمانی لاکلائو و موفه و همچنین نظرات فوکو

درباره‌ی انقلاب اسلامی را به کار می‌گیرد تا نشان دهد دو عامل در هژمونیک شدن یک گفتمان نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کنند: (۱) قابلیت حصول و یا در دسترس بودن آن و (۲) مقبولیت و مشروعیت آن» (قهرمان، ۱۴۰۳: ۴۱).

در این میان، گفتمان مردسالارانه، به‌مثابه گفتمان غالب، از طریق مفصل‌بندی معانی و تثبیت دال‌های مرکزی نظیر «زن سنتی»، «مادر فداکار» یا «همسر مطیع»، تصویری ایدئولوژیک و معین از زنانگی ارائه می‌دهد. این گفتمان با در دست گرفتن ابزارهای مشروعیت‌بخش همچون دین، سنت و نهادهای اجتماعی تلاش می‌کند بازنمایی زن را در چارچوب خاص خود تثبیت کند. از سوی دیگر، در بطن همین نظام گفتمانی، مقاومت‌هایی از سوی گفتمان‌های فمینیستی نیز مشاهده می‌شود؛ گفتمان‌هایی که در تلاش‌اند مفاهیم مسلط را دچار تنش کرده و دال‌هایی چون «آزادی زن»، «هویت مستقل» یا «زنانگی انتخاب‌شده» را به‌مثابه دال‌های شناور وارد زنجیره‌های جدیدی از معنا کنند. «در این میان، تحلیل گفتمان فمینیستی^۱، به‌ویژه با بهره‌گیری از نظریه‌های لاکلاو و موفه^۲، رویکردی میان‌رشته‌ای و کارآمد برای واکاوی فرآیندهای شکل‌دهنده به هویت زنانه و بر ساخت اجتماعی جنسیت فراهم می‌کند» (عباسی، ۱۳۹۴: ۲۷). این رویکرد با شناسایی نقاط گسست در ساختار معنایی گفتمان مسلط، به بازخوانی موقعیت زنانه و گشودن امکان‌های نوین هویتی در ادبیات می‌پردازد. در نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، هویت‌ها اموری سیال و ناپایدار هستند که در دل مناسبات گفتمانی، موقتاً مفصل‌بندی می‌شوند. دال‌های مرکزی در این فرایند، نقطه تمرکز معنایی گفتمان‌ها را شکل می‌دهند و از طریق زنجیره‌های هم‌ارزی، معنای خود را تثبیت می‌کنند. با بهره‌گیری از این مفاهیم، می‌توان تعامل میان گفتمان‌های مردسالارانه و فمینیستی را در شکل‌دهی به هویت زنانه در ادبیات پس از انقلاب تحلیل کرد. بدین ترتیب «با استفاده از نظریه لاکلاو و موفه، تحلیل گفتمان انتقادی فمینیستی^۳ به شناسایی ساختارهای قدرت و بررسی چگونگی بازسازی هویت زنانه در مواجهه با این گفتمان‌ها می‌پردازد؛ زیر مجموعه شاخه گسترده‌ای از تحلیل گفتمان انتقادی^۴ است» (دادخواه تهرانی، ۱۳۹۹: ۱۰۳). ادبیات داستانی به‌عنوان بستر روایی-گفتمانی، نه فقط بازتابی از وضعیت موجود، بلکه میدان نبرد میان گفتمان‌هاست؛ جایی که معناها مفصل‌بندی می‌شوند، مقاومت‌ها صورت می‌گیرند و هویت‌ها بازسازی می‌شوند. «زنان تنها در شرایطی می‌توانستند آثار ادبی خود را منتشر کنند که جایگاه اجتماعی خاص خود را داشته باشند. برای دستیابی به این جایگاه، حرکتی پایه‌ریزی شد که در نهایت به جنبشی تحت عنوان فمینیسم منجر شد» (یانس، پاشایی و عادل‌زاده، ۱۳۹۸: ۳۱۱). در نتیجه، بازنمایی زن در ادبیات پس از انقلاب، بیش از آنکه بازتابی منفعل از نظم موجود باشد، به صحنه‌ای برای چالش با هژمونی^۵ مردسالارانه بدل شده است. بر این اساس، این پژوهش می‌کوشد به دو پرسش اصلی پاسخ دهد: نخست، گفتمان‌های مردسالارانه چگونه در رمان‌های پس از انقلاب اسلامی بازنمایی زنان را شکل می‌دهند و این بازنمایی‌ها چه ارتباطی با ساختارهای اجتماعی و سیاسی دارند؟ دوم، با استفاده از مفاهیم مفصل‌بندی، دال‌های شناور، دال‌های مرکزی و هژمونی، چگونه می‌توان تعامل میان گفتمان‌های غالب مردسالارانه و گفتمان‌های فمینیستی را در ساخت هویت زنانه در این آثار تحلیل کرد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، تحلیل گفتمان انتقادی با تمرکز بر نظریه لاکلاو و موفه، چارچوب مناسبی را برای بررسی فرآیندهای قدرت، معنا، و هویت در بستر ادبیات داستانی فراهم می‌سازد.

۱-۱- بیان مسأله

پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، ادبیات داستانی فارسی به بستری برای بازنمایی چالش‌های هویتی زنان در تقابل با ساختارهای فرهنگی و ایدئولوژیک تبدیل شد. تحلیل گفتمان انتقادی، به‌عنوان رویکردی میان‌رشته‌ای، ابزار مناسبی برای آشکارسازی روابط پنهان قدرت، سلطه و ایدئولوژی در متون ادبی فراهم می‌کند. این رویکرد زبان را سازوکار اصلی بازتولید نظم اجتماعی می‌داند. «تحلیل گفتمان انتقادی نخستین بار توسط زلیگ هریس^۶ در سال ۱۹۵۲ مطرح شد، زبان‌شناس آمریکایی، در کتاب تحلیل گفتمان به‌کاربرد» (علی اکبری، ۱۴۰۲: ۲۷). تحلیل گفتمان انتقادی در آغاز، با نگاهی ساختارگرایانه به جمله و متن در زبان‌شناسی مطرح شد. در ادامه، پنج نظریه‌پرداز برجسته، مسیر این حوزه را شکل دادند: نورمن فرکلاف^۷ با تلفیق زبان‌شناسی و نظریه‌های اجتماعی، بر پیوند زبان و قدرت در نهادها تأکید کرد؛ تئون ون‌دایک^۸ به بررسی گفتمان‌های رسانه‌ای و نژادپرستانه و نقش حافظه شناختی در بازتولید نابرابری پرداخت؛ راث وداک^۹

^۱ -Feminist Discourse Analysis

^۲ -Laclau & Mouffe

^۳ -Feminist Critical Discourse Analysis

^۴ -Critical Discourse Analysis (CDA)

^۵ -Hegemonic

^۶ -Zellig Harris

^۷ -Norman Fairclough

^۸ -Teun van Dijk

^۹ -Ruth Wodak

با رویکرد تاریخی، به تحلیل چندلایه معنای گفتمان در بسترهای اجتماعی-سیاسی پرداخت؛ لاکلائو و موفه، با نظریه پساساختارگرایی گفتمان، مفاهیمی چون دال مرکزی، دال شناور، مفصل بندی و سیادت طلبی را وارد تحلیل سیاسی کردند؛ و نهایتاً میشل فوکو با طرح مفهوم «قدرت-دانش»، گفتمان را سازوکاری برای نظم بخشی و مشروعیت بخشی به قدرت دانست. در همین راستا، ارنستو لاکلائو و شانتال موفه با طرح نظریه گفتمان پساساختارگرا، مفاهیمی چون دال مرکزی، دال شناور، مفصل بندی و سیادت طلبی را در تحلیل کنش های سیاسی به کار گرفتند. نهایتاً، میشل فوکو با مفهوم بنیادین «قدرت-دانش» تأکید کرد که گفتمان ها ابزارهایی برای کنترل، نظم بخشی و مشروعیت بخشی به نهادهای قدرت هستند و دانش همواره در خدمت بازتولید سلطه قرار می گیرد. این اندیشه ها شالوده اصلی تحلیل گفتمان انتقادی معاصر را شکل داده اند. «این تحلیل به بررسی ساختارهای اجتماعی و زبانی که بر هویت ها و روابط اجتماعی تأثیر گذارند، پرداخته و به ویژه در مورد تأثیر ایدئولوژی ها بر تفکر انسان ها تأکید می کند. این رویکرد از اندیشمندانی چون میشل فوکو^۱، ژاک دریدا^۲ و ارنست پشو^۳ تأثیر پذیرفته است» (قجری و نظری، ۱۳۹۲: ۳۷). تحلیل گفتمان انتقادی فراتر از تحلیل زبان ساده می رود و ساختارهای اجتماعی و سیاسی پشت متن ها را بررسی می کند تا تأثیر زبان در شکل دهی و حفظ روابط قدرت را نشان دهد. «مجهز به ابزارهایی است که آن را قادر می سازد نه تنها تأثیر ایدئولوژی و قدرت^۴ را در متن زبانی^۵ و بافت موقعیتی^۶ یا گفتمان های سیاسی بلکه تجزیه و تحلیل ساختارها و فرایندهای سیاسی گفتمان های مختلف، اشکال گوناگون گفتمان های سیاسی و اجتماعی، را نیز مورد بررسی قرار دهد. حدوداً در یک دهه اخیر خصوصاً در ادبیات اروپا تلاش شده تا چارچوب نظری آنچه به صراحت تحت عنوان تحلیل گفتمان انتقادی نامیده می شود تدوین گردد» (فضلی نژاد، ۱۴۰۲: ۲۹). ارنستو لاکلائو و شانتال موفه با تلفیق نظریه های پساساختارگرایی، مارکسیسم و تحلیل گفتمان، چارچوبی نظری برای فهم سیاست و هویت ارائه دادند. آن ها معتقدند معنا در گفتمان ها تثبیت ناپذیر و همواره در حال چالش است. «نظریه تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه از انواع تحلیل های زبانی گفتمانی است که تحلیل گفتمان را از حوزه زبان شناسی به عالم سیاست و اجتماع کشانده و از آن به مثابه ابزاری نیرومند برای تحلیل های خود استفاده کرده است» (آقانووری و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۰). این رویکرد، تحلیل گفتمان را از سطح زبان فراتر می برد و آن را به ابزاری برای تحلیل ساختارهای قدرت، هویت و سیاست تبدیل می کند. با وجود اهمیت موضوع بازنمایی زنان در این دوره، بسیاری از پژوهش ها عمدتاً به تحلیل توصیفی یا تاریخی پرداخته اند و کمتر به تحلیل انتقادی و گفتمانی پرداخته شده است که بتواند فرایندهای عمیق تر شکل دهنده به هویت زنانه و برساخت اجتماعی جنسیت را روشن سازد. «یکی از نظریه ها که در دهه های اخیر مورد اقبال پژوهشگران نقد ادبی قرار گرفته است، تحلیل گفتمان انتقادی^۷ است» (علی اکبری، ۱۴۰۲: ۲۵).

تحلیل گفتمان انتقادی با رویکرد میان رشته ای و با تکیه بر نظریه های لاکلائو و موفه، امکان بررسی تعامل گفتمان های مردسالارانه و فمینیستی و نحوه بازنمایی و مقاومت زنان در برابر ساختارهای قدرت را فراهم می سازد؛ با این حال، در ادبیات معاصر ایران، این نوع تحلیل های چندلایه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. «ایدئولوژی، یک مفهوم مرکزی در تحلیل گفتمان انتقادی است، برای مثال گفتمان ادبی شکلی از ایدئولوژی یا بازتاب یک ایدئولوژی خاص است. این ایدئولوژی توسط گروه مسلط با هدف بازتولید و مشروعیت بخشیدن به سلطه خود ساخته می شود» (رحیمیان، محمدپور، ۱۳۹۷: ۴۳). در اندیشه ارنستو لاکلائو، ایدئولوژی نه بازتابی از واقعیت، بلکه شکلی بر اساس نظریه گفتمان، معنا، هویت و نظم اجتماعی از طریق گفتمان به طور موقت تثبیت می شوند. برخلاف دیدگاه مارکسیستی که ایدئولوژی را ابزار فریب یا سلطه طبقاتی می داند، لاکلائو آن را بخشی از فرایند مبارزه برای هژمونی می داند. وی با مفاهیمی مانند «دال تهی»، «زنجیره های هم ارزی» و تمایز میان «ما» و «دیگری»، نقش ایدئولوژی را در ساخت هویت های جمعی و نظم های سیاسی موقت تبیین می کند. «ایدئولوژی به عنوان یک سیستم عقیدتی بنیادین، علاوه بر این که ارزش های اساسی جامعه را به هم وصل ساخته و موجبات تقویت پیوند اجتماعی را فراهم می آورد، خود نیز بدل به ارزشی اساسی و والا تبدیل می شود» (پارسا، رحیمی روشن، مکریمی پور، ۱۴۰۳: ۸). فرهنگ جنسیتی به مجموعه ای از باورها، هنجارها، ارزش ها و رفتارهایی اطلاق می شود که یک جامعه درباره نقش ها، ویژگی ها و انتظارات مرتبط با زن و مرد ایجاد می کند. این فرهنگ مشخص می کند که زنان و مردان چگونه باید رفتار کنند، چه حقوقی دارند، و در چه موقعیت هایی قرار می گیرند و اشاره به این موضوع دارد که «تفاوت های بیولوژیکی میان زنان و مردان، اساس تفاوت های اجتماعی آن ها نیست، بلکه نظام های آموزشی و فرهنگی جوامع انسانی هستند که زن و مرد را به مثابه دو برساخته اجتماعی پرورش می دهند» (کوهگرد؛ رهبر، ۱۴۰۳: ۴۶). از این منظر، ایدئولوژی نه بازتاب ساختار اقتصادی، نه بازنمایی حقیقت عینی، و نه صرفاً نقاب ایدئال های طبقه حاکم،

1 - Michel Foucault

2 - Jacques Derrida

3 - Ernst Pöschl

4 - Power

5 - linguistic text

6 - context

9 - critical discourse analysis

بلکه تجلی مبارزه برای تفسیر جهان و ساختن امر اجتماعی است و به بیان دیگر، ایدئولوژی همان گفتمانی است که ادعای «تمامیت بخشی» به امر اجتماعی دارد، بی آن که بتواند آن را به طور کامل و قطعی محقق کند. «به طور کلی ایدئولوژی مجموعه‌ای از اندیشه‌هاست که به طور سیستماتیک منظم شده باشد. در این معنای وسیع و عام می توان اصطلاح ایدئولوژی را به انواع کثیری از اندیشه های زمان و از آن میان ایسم ها^۱ اطلاق کرد» (پارسا و همکاران، ۱۴۰۳: ۸).

۱-۲- سؤالات تحقیق

پرسش های اصلی که در این مقاله مطرح است عبارتند از:

- ۱- چگونه گفتمان های مردسالارانه در رمان های پس از انقلاب اسلامی، بازنمایی زنان را شکل می دهند و این بازنمایی ها چه ارتباطی با ساختارهای اجتماعی و سیاسی دارند؟
- ۲- با استفاده از مفاهیم مفصل بندی، دال های شناور، دال های مرکزی و هژمونی، چگونه می توان تعامل میان گفتمان های غالب مردسالارانه و گفتمان های فمینیستی را در ساخت هویت زنانه در این آثار تحلیل کرد؟

۱-۳- فرضیه تحقیق

- ۱- گفتمان های مردسالارانه نقش تعیین کننده ای در بازنمایی زنان در رمان های پس از انقلاب اسلامی دارند و این بازنمایی ها در قالب ساختارهای اجتماعی و سیاسی شکل می گیرند.
- ۲- مفصل بندی گفتمان ها با استفاده از مفاهیمی مانند دال های شناور، دال های مرکزی و هژمونی، نحوه برساخت هویت زنانه و تعامل میان گفتمان های غالب و فمینیستی را در این آثار روشن می سازد.

۱-۴- پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش های اندکی با رویکرد گفتمانی لاکلانو و موفه در زمینه ی ادبیات داستانی و فمینیسم انجام شده اند و اغلب از نظریه های گفتمانی دیگر اندیشمندان بهره گرفته شده است. با این حال، در این پژوهش از چارچوب نظری لاکلانو و موفه برای تحلیل دو اثر داستانی با درون مایه فمینیستی که مورد توجه منتقدان قرار گرفته اند، استفاده شده است. بررسی ها نشان می دهد که زینب صابرپور (۱۳۹۳) در پژوهشی به عنوان جنس دوم به عنوان مبنای نظری برای تحلیل فمینیستی انتقادی گفتمان پرداخته و به این نتیجه رسیده که جنس دوم از حیث دید انتقادی، مفهوم سازی از قدرت و ایدئولوژی، نسبت آن با برساخت گرایی اجتماعی و در نتیجه نگاه انتقادی به دانش پذیرفته شده و نظم های گفتمانی در شکل گیری سوژه بحث و بررسی شده است. زینب قاسمی (۱۳۹۶) در پایان نامه مطالعه زبان شناختی بازنمایی اخبار ایران در مطبوعات عرب با تکیه بر رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی مطالعه موردی روزنامه الشرق الاوسط، الحیاه با تکیه بر اصول جامعه شناختی - معنایی گفتمان محتوای رسانه ای عربی را مورد تحلیل قرار می دهد. وی ارجاع دهی و واگذاری نقش، مؤلفه های متعدد، دخالت ایدئولوژیک نویسندگان روزنامه الشرق الاوسط در ساخت های گفتمانی متن را به صراحت نشان می دهد. تاجیک و شکورزاده (۱۳۹۸) در مقاله ای با عنوان تأملی بر امکان سوژه سیاسی با توجه به نظریه ارنستو لاکلانو به تعریف سوژه می پردازد که به مواضع سوژه خاصیت هایی چون پیش آمدگی و مشروط بودن را به این مفهوم اعطا می کند در نتیجه سوژه های سیاسی با رویکرد لاکلانو و موفه را مورد واکاوی قرار داده و سوژه را به عنوان وجودی متحد، یکپارچه، همگون و عقلانی را انکار می کند و جای سوژه سفت و پُر مدرن را سوژه شکاف، تصمیم ناپذیر و موقت می گیرد. یانس و همکاران (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان سبک شناسی دیدگاه فمینیستی در کتاب چراغ ها را من خاموش می کنم، براساس دیدگاه لوکاج، ضمن تعریف دیدگاه فمینیستی در آثارش به تحلیل رمان «چراغ ها را من خاموش می کنم» اثر زویا پیرزاد یکی از رمان های زن محوری می پردازد. در نتیجه، ادبیات داستانی، این جستار به شیوه تطبیقی مبتنی بر مؤلفه های فمینیستی و واکاوی عناصر سبکی نوشتار زنانه می پردازد. غفاری و جعفری (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان علوم انسانی، تحولات گفتمانی و برنامه ریزی توسعه در ایران ۱۳۹۲-۱۳۹۸ براساس این پژوهش توسعه نیافتگی، مسئله اصلی جوامع در حال توسعه از جمله ایران است. این مسئله پس از انقلاب اسلامی همواره دغدغه اندیشمندان و سیاست گذاران بوده که در دوره های مختلف، موجب طرح گفتمان های چندگانه ای شده است. دوره اول (۱۳۶۰-۱۳۵۷) گذرا نام گرفت، دوران

^۱ - ناسیونالیسم، کمونیسم و دموکراسی.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم شاهنشاهی مصادف با انقلاب فرهنگی موجب گردید دانشگاه‌ها عملاً از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۲ تعطیل شد و ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل گردید. دوره دوم (۱۳۶۸-۱۳۶۰) جنگ تحمیلی در این دوره، جنگ تحمیلی و تغییرات گسترده اجتماعی و اقتصادی کشور تأثیرات عمیقی بر گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی داشت. دوره سوم (۱۳۷۶-۱۳۶۸) سازندگی نام گرفت، این دوره با تأکید بر، برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی به ریاست جمهوری «آیت‌الله هاشمی رفسنجانی» آغاز شد. دوره چهارم (۱۳۸۸-۱۳۷۶) اصلاحات نام گرفت، این دوره به ویژه با پیروزی «سید محمد خاتمی» در انتخابات ریاست جمهوری آغاز شد. دادخواه تهرانی (۱۳۹۹) در مقاله تحلیل گفتمان انتقادی در آثار محمود استاد محمد با رویکرد فمینیستی این‌طور بیان می‌کند در میان نویسندگان نسل استاد محمد کمتر با نمایشنامه نویسان زنان روبرو هستیم و گفتمان‌های رایج توسط نویسندگان مرد رقم خورده است در نتیجه در آثار او به تدریج شاهد حضور بیشتر زنان و سخن گفتن از مسایل و مشکلات آن‌ها هستیم. موسوی و کوپا (۱۴۰۰) در مقاله حوزه‌های گفتمانی در حکایت عاشق منافق در حدیقه‌الحقیقه سنایی با تکیه بر نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه از دید او با بسط و گسترش زبان‌شناسی در حوزه ادبیات جهان، مبحث گفتمان نیز به همان اندازه رشد کرد. از میان نظریه پردازان لاکلاو و موفه نظریه گفتمانی خود را با رویکردی پسا ساختارگرایانه و در حوزه سیاسی مطرح کردند و در نتیجه با دال مرکزی عاشق منافق را به دلیل رابطه نزدیک با جریان حاکم زمان خود به حاشیه رانده است تا استیلا و هژمونی قدرت مقابل تضعیف شود. هدایت و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی میان‌رشته‌ای مقاله‌ای با عنوان تحلیل گفتمان انتقادی رمان آخرین انار دنیا، رمان کُردی که همبسته تحولات و منازعات سیاسی، اجتماعی بوده است. در نتیجه تحلیل انتقادی این رمان بر پایه، نقد خشونت، سیاست و قدرت است که حول تم بنیادین استبداد ستیزی و سیاست ستیزی می‌چرخد. پارسا و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان تحلیل روانشناختی کنشگری زنان در انقلاب اسلامی به مسئله زنان که از مهم‌ترین اقشاری بودند و آماج سیاست‌ها و برنامه‌های غرب‌گرایانه دولت قرار گرفتند. در دهه ۱۳۵۰ زنان ایرانی در دو نظام ارزشی متعارض گرفتار بودند. یک نظام سنتی و ریشه‌ای که خانواده‌های ایرانی و فرهنگ عمومی جامعه آن را ترویج و تقویت می‌کرد، دیگری مدرن وارداتی که با الگوگیری از غرب وارد کشور شده و از جانب دولت تشویق، ترویج و تقویت می‌شد. در تعارض و تقابل این دو نظام ارزشی، بسیاری از زنان ایرانی به ریشه‌های سنتی خود بازگشته و در تقابل با کشف حجاب و سیاست‌های غرب‌گرایانه به مبارزه علیه نظام پهلوی روی آوردند. بسیاری از صاحب‌نظران جنبش سیاسی زنان از قرن هجدهم به فرانسه به وجود آمد. انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ نقطه عطفی در تاریخ مشارکت اعتراض آمیز زنان در فعالیت‌های سیاسی محسوب می‌شود. این مشارکت تمامی زنان را در طبقات مختلف جامعه در برداشت. زنان به همراه جمعیت معترض، خواهان رفع نیازهای اقتصادی و سیاسی خود بودند. در نتیجه، با بهره‌گیری از نظریات روانشناختی، به ریشه‌یابی کنشگری زنان در انقلاب اسلامی و ارائه مدل تحلیل رفتاری آنان پرداخته است. کوهگرد و رهبر (۱۴۰۳) در زبان پژوهی، پژوهشی با عنوان بررسی سوگیری جنسیتی در کتاب‌های «فارسی ایران امروز» و «گام اول»: پژوهشی پیکره‌بنیاد پرداخته، به نمایش نادرست و یا نمایش ندادن نقش هر یک از دو جنس زن و مرد در موارد آموزشی زبان، آرفا، نشان از سوگیری جنسیتی دارد و در نتیجه به مقایسه دو منبع آموزشی اشاره می‌کند. کتاب «فارسی ایران امروز» نسبت به کتاب «گام اول» سوگیری جنسیتی متعادل‌تری دارد و با شرایط جامعه ایران امروز سازگاری بیشتری را نشان می‌دهد. در پژوهش‌های یاد شده به صورت نسبی، سطحی و گذرا به مقوله وصف اشاره شده و از این‌رو، تحقیق حاضر به این مهم می‌پردازد.

۱-۵- روش تحقیق

پژوهش حاضر با عنایت به ماهیت موضوع، از نوع پژوهش نظری است و به صورت کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی بوده است. از آنجا که هدف اصلی این مطالعه، تحلیل گفتمان فمینیستی^۱ در دو «رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم». «اثر زویا پیرزاد (۱۳۸۰) یکی از معروف‌ترین رمان‌های زنانه پس از انقلاب، از نظر چگونگی روابط سلطه آمیز میان شخصیت‌ها و وضعیت گروه خاموش^۲ در آن مورد تحلیل قرار گرفته است» (دهقان نیری، ۱۳۹۷: ۶۴). «زوال کلنل» اثر محمود دولت‌آبادی (۱۳۸۸)، این تحقیق از روش تحلیل گفتمان انتقادی بهره می‌برد که به بررسی ساختارهای قدرت^۳ و هژمونی^۴ در متون ادبی (۱۳۸۸-۱۳۵۸) می‌پردازد. بازه زمانی مورد مطالعه از ابتدای انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۸۸ در چهار دوره تقسیم شده که هر دوره با تغییر دولت‌ها و تحولات سیاسی گره خورده است. داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و میدانی جمع‌آوری شده و تحلیل آن‌ها با استفاده از نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه انجام گرفته است. در این روش، پاراگراف‌هایی که بازنمایی فمینیستی و نقش‌های اجتماعی زنان را نشان می‌دهند، هدفمند انتخاب شده‌اند تا تصویر دقیقی از نحوه بازنمایی زنان

^۱ -Feminist Discourse Analysis

^۲ -بر اساس گروه خاموش، ساختار مرد ساخته زبان، زنان را به گروه خاموش تبدیل کرده است.

^۳ - Power

^۴ - Hegemony

ارائه دهند. در این پژوهش، جامعه آماری شامل کلیه آثار ادبیات داستانی فارسی پس از انقلاب اسلامی است که به بازنمایی هویت زنانه پرداخته‌اند. با این حال، به دلیل محدودیت‌های زمانی، منابعی و اجرایی، دو اثر شاخص یعنی چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد و زوال کلنل اثر محمود دولت‌آبادی به عنوان نمونه‌های موردی انتخاب شده‌اند. انتخاب این دو اثر با توجه به جایگاه برجسته در ادبیات معاصر و نیز تأثیرگذاری اجتماعی و گفتمانی آن‌ها در زمینه بازنمایی زنان، صورت گرفته است. این دو نمونه، به‌عنوان نمایندگان دو رویکرد متفاوت به مقوله جنسیت و هویت زنانه در بافت اجتماعی و سیاسی پس از انقلاب اسلامی، زمینه مناسبی برای تحلیل گفتمانی فراهم می‌آورند و برای گردآوری و تحلیل داده‌ها، از نظریه تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه استفاده می‌شود. با استفاده از این رویکرد، داده‌ها طبقه‌بندی شده و مفاهیم مرکزی درگفتمان‌های مرتبط با زنان و جنسیت شناسایی می‌شوند. دو اثر «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «زوال کلنل» به طور کامل خوانده شده و ده پاراگراف از هر اثر که درون‌مایه فمینیستی و مرتبط با بازنمایی زنان و نقش‌های اجتماعی آن‌ها را شامل می‌شود، انتخاب و تحلیل شده است. این پاراگراف‌ها به صورت هدفمند انتخاب شده‌اند تا تصویر دقیقی از نحوه بازنمایی زنان در این آثار ارائه دهند.

۱-۶- اهداف و ضرورت تحقیق

در این پژوهش، بررسی و تحلیل نحوه مفصل‌بندی گفتمان در دو رمان منتخب، «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد و «زوال کلنل» اثر محمود دولت‌آبادی، براساس چارچوب نظری لاکلائو و موفه انجام گرفته است و در پی آن است که با شناسایی دال‌های مرکزی و شناور در این آثار، چگونگی بازنمایی سوژگی زنانه در مواجهه با ساختارهای سلطه را بررسی کرده و ساز و کارهای مقاومت یا پذیرش را در بستر گفتمان فمینیستی ادبی آشکار سازد. همچنین، این مطالعه با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان انتقادی، به بررسی تأثیر گفتمان‌های مردسالارانه وایدنولژییک بر بازتعریف هویت زنانه در ادبیات داستانی معاصر ایران می‌پردازد. «با وجود رشد چشمگیر مطالعات ادبی در حوزه جنسیت، تحلیل گفتمان جنسیتی در متون داستانی فارسی، از منظر نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، همچنان با خلأ قابل توجهی مواجه است. آنان در کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، نظریه گفتمان را که در زبان‌شناسی متولد شد، به خوبی در حوزه فرهنگ، اجتماع و سیاست رشد دادند و برگفتمانی بودن تمام حوزه‌های اجتماعی تأکید می‌کنند» (مولازاده و طالب پور، ۱۴۰۰: ۱۷۲). بیشتر پژوهش‌های پیشین به توصیف کلی جایگاه زنان پرداخته‌اند و کمتر به لایه‌های گفتمانی، مفصل‌بندی‌های معنایی و سازوکارهای قدرت و ایدئولوژی در برساخت هویت زنانه توجه داشته‌اند. این پژوهش با رویکردی میان‌رشته‌ای، در پی پر کردن این شکاف نظری و تحلیلی است و فهم عمیق‌تری از تعامل گفتمان‌های غالب و مقاوم و نقش زبان در برساخت اجتماعی جنسیت فراهم می‌آورد. «این نظریه بر این اساس است که هیچ چیزی به خودی خود دارای هویت نیست، بلکه هویت هر چیز از طریق شبکه‌ای از گفتمان‌های متضاد و در تعارض با یکدیگر ساخته می‌شود و معنا در این تقابل‌ها تثبیت می‌گردد. مسئله اصلی، تبیین مفاهیم و فرآیند هویت‌یابی گفتمان آرمان‌گرایانه نویسنده و نسبت آن با گفتمان حاکم است» (سعیدی و پارسا، ۱۴۰۰: ۱۷۷).

۲- مبانی نظری

۲-۱- دال مرکزی^۱

در نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، دال مرکزی مفهومی است که نقش محوری در سازمان‌دهی معنا در یک گفتمان دارد. این دال به‌تنهایی معنای ثابتی ندارد، اما گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند با نسبت دادن مفاهیم دیگر به آن، معنایی خاص و مسلط برایش ایجاد کنند. دال مرکزی نوعی نقطه تمرکز معنایی است که سایر عناصر گفتمان را به‌صورت زنجیره‌ای به خود پیوند می‌دهد و به گفتمان انسجام می‌بخشد. دال مرکزی را مفهومی می‌دانند که در گفتمان‌های مختلف به‌عنوان هسته اصلی به‌شمار می‌رود. در تحلیل گفتمان انتقادی، این دال‌ها به‌عنوان مفاهیم کلیدی درون یک گفتمان عمل کرده و به‌وسیله مفصل‌بندی^۲ با دیگر مفاهیم ارتباط برقرار می‌کنند. «دال مرکزی، سایر مفاهیم و نشانه‌ها را پیرامون خود سازمان‌دهی می‌کند و معناهای دیگر را در چارچوب خاص تثبیت می‌سازد. برای مثال، در گفتمان‌های سیاسی، مفاهیمی چون «آزادی» یا «عدالت» می‌توانند به‌عنوان دال مرکزی مطرح شده و تعاریف متفاوتی از آن‌ها بسته به نوع گفتمان ارائه گردد» (شیفری، ۲۰۱۸: ۱۲۸-۱۲۵).

^۱ - Nodal Point

^۲ - Articulation

۲-۲- دال و مدلول

براساس نظریه سوسور، نشانه زبانی ازدوجزء تشکیل شده است: دال و مدلول. لاکلاو و موفه، به تقلید از سوسور^۱ که برای نظام نشانه‌شناختی یک رابطه سلبی برای ارتباط مفهومی دال^۲ با مدلول^۳ بیان می‌کرد، دال بخشی از نشانه است که صورت ظاهری یا بیانگر آن را شامل می‌شود، مانند صدا یا شکل نوشته شده؛ و مدلول بخش معنایی یا مفهوم ذهنی آن نشانه است. این دو با هم تشکیل یک واحد معنایی می‌دهند، اما رابطه‌شان قراردادی و مبتنی بر توافق اجتماعی است، نه طبیعی یا ثابت. به عنوان مثال، مفهوم درخت (مدلول) به بازنمایی روانی صوتی کلمه «درخت» (دال) اشاره دارد. دال می‌تواند شامل اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهای انتزاعی یا حقیقی باشد که در چارچوب‌های گفتمانی خاص، بر معانی خاص (مدلول) دلالت می‌کنند. این نظریه در کتاب «دوره زبان‌شناسی عمومی» سوسور، که پس از مرگش در سال ۱۹۱۶ منتشر شد، معرفی شده است. «دال»، اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهای انتزاعی یا حقیقی هستند که در چارچوب گفتمانی خاص به معنایی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت می‌کند، «مدلول» نامیده می‌شود» (آفانوری، فاضلی، حسینی و آفاحسینی، ۱۴۰۳: ۱۴). ارتباط بین دال و مدلول قراردادی و حاصل تفاهم اجتماعی و فرهنگی است. سوسور این دو جزء را مانند دو روی یک برگ کاغذ می‌داند که از هم جدایی ناپذیرند.

۲-۳- دال شناور^۴

دال‌های شناور مفاهیمی هستند که معنای ثابتی ندارند و در گفتمان‌های مختلف می‌توانند معانی گوناگونی به خود بگیرند. این دال‌ها محل رقابت میان گفتمان‌ها هستند؛ هر گفتمان تلاش می‌کند تا معنای مورد نظر خود را به آن‌ها نسبت دهد و آن را در چارچوب معنایی‌اش مفصل‌بندی کند. «دال‌های شناور در گفتمان، عناصری هستند که به روی انتساب معانی بازند، این عناصر، نشانه‌هایی است که معنای آن‌ها هنوز تثبیت نشده‌اند و گفتمان‌های مختلف در تلاش برای معنادهی به آن‌ها هستند» (قنبری عبدالملکی و فیروزیان پوراصفهانی، ۱۴۰۱: ۱۴۸). گفتمان‌ها براساس نظام معنایی خود سعی دارند مدلول خویش را به دال‌های شناورالحاق کرده و مدلول‌های دیگر (رقیب) را به حاشیه برانند. دال‌های شناور، به دلیل ابهام معنایی، بستری برای رقابت گفتمان‌های مختلف فراهم می‌کنند. این ویژگی دال‌های شناور، بستری برای رقابت گفتمان‌های مختلف فراهم می‌کند. برای مثال، مفهوم «دموکراسی» در گفتمان‌های لیبرال مارکسیستی یا اسلامی معانی کاملاً متفاوتی دارد و هر گفتمان تلاش می‌کند معنای مورد نظر خود را به آن نسبت دهد. این مفهوم توسط نظریه‌پردازان پسا ساختارگرا^۵، به‌ویژه ژاک دریدا (۱۹۷۶) و اریک ساندی^۶ معرفی شده است به دال‌هایی اشاره دارد که بار معنایی ثابت یا مشخصی ندارند و بسته به زمینه و موقعیت، معانی مختلفی به خود می‌گیرند. دال‌های شناور به‌طور عمده در گفتمان‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مشاهده می‌شوند. این ویژگی، انعطاف‌پذیری زبان و توان آن برای ساخت و بازسازی معانی مختلف را نشان می‌دهد.

۲-۴- مفصل‌بندی

مفصل‌بندی در نظریه گفتمان به فرایندی اطلاق می‌شود که طی آن مجموعه‌ای از دال‌های شناور و متغیر در یک چارچوب ساختاری مشخص کنار هم قرار می‌گیرند و از طریق ارتباطات معنادار، معنایی موقتی و نسبی را شکل می‌دهند. این فرایند امکان انسجام گفتمان و تثبیت هویت‌ها را فراهم می‌کند، اما همزمان با ناپایداری معنا و امکان بازتفسیر و تغییر آن همراه است. بنابراین، هویت یک گفتمان از طریق رابطه‌ای که در اثر عمل مفصل‌بندی میان عناصر مختلف ایجاد می‌شود (که به آن هویت ارتباطی گفته می‌شود)، شکل می‌گیرد. «به طور کلی، مفصل‌بندی روشی است که از طریق آن، عناصر پراکنده در یک گفتمان به یک ساختار معنایی خاص پیوند می‌خورند و معنای موقتی و نسبی پیدا می‌کنند» (قنبری و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۴۸). ویژگی‌های مفصل‌بندی شامل معنای غیرثابت و سیال بودن آن است؛ به این معنا که هیچ دالی معنای ذاتی و ثابت ندارد و معنای آن تنها از طریق گفتمان و مفصل‌بندی شکل می‌گیرد. همچنین، ابزاری برای ایجاد هژمونی است، چرا که نیروی سیاسی می‌تواند با استفاده از آن نشانه‌های مختلف را به معنای مطلوب خود پیوند دهد و موقعیت هژمونیک خود را تثبیت کند. درنهایت، هر گفتمان در تلاش است که دال‌های شناور را به خود متصل کرده و آن‌ها را در چارچوب

¹ -Saussure

² -Signifier

³ -Signified

⁴ - Floating Signifier

⁵ - Poststructuralist

⁶ - Éric Sande

مفصل‌بندی خود تثبیت کند، که در واقع مبارزه‌ای برای شکل‌دهی به معنا و تسلط بر آن است. «انسجام گفتمان‌ها به ثبات رابطه میان دال و مدلول و همچنین ثبات رابطه دال‌ها با دال مرکزی در یک مفصل‌بندی وابسته است» (نیازی، هلالی ستوده و امیدی، ۱۴۰۳: ۱۰۱). نظریه تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه بر مبنای چندین مؤلفه کلیدی شکل گرفته است که در این پژوهش به تفصیل بررسی خواهند شد. یکی از مفاهیم مهم در این نظریه، «گفتمان‌گونی»^۱ است که به دلالت‌های معنایی بین دال و مدلول در نظام‌های گفتمانی اشاره دارد. با این حال، لاکلائو و موفه هیچ راه‌حل روش‌شناختی برای خلأ موجود در این زمینه ارائه نمی‌دهند. به همین دلیل، بلومارت (۲۰۱۰) اصطلاح «نظم گفتمانی»^۲ را معرفی کرده است. این مفهوم به‌طور انتقادی به گفتمان‌گونی لاکلائو و موفه پرداخته و نشان می‌دهد که نظم گفتمانی به اجزاء و مؤلفه‌های هر ساختار کلی توجه دارد، در حالی که گفتمان‌گونی تنها به کلیت فضای اجتماعی متمرکز است.

۳- بحث و بررسی

۳-۱- چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم: مفصل‌بندی مقاومت در گفتمان روزمره

اولین رمان بلند زویا پیرزاد، با نام چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسید. داستان این رمان که با نثر ساده و روانی نوشته شده است، در شهر آبادان دههٔ چهل خورشیدی می‌گذرد و «از سوی نویسندگان به عنوان تأثیر گذارترین رمان بعد از سال‌های جنگ تا سال ۱۳۸۲ انتخاب شده است» (جوادی یگانه و ارحامی، ۱۳۸۸: ۳۶). شخصیت‌های داستان از خانواده‌های کارمندان و مهندسان شرکت نفت هستند که در محلهٔ بواره جدا از بومیان آبادان زندگی می‌کنند. «در میان زنان داستان‌نویس که دغدغه بازنگری در زبان جنسیت جامعه را از خود نشان داده‌اند، می‌توان از زویا پیرزاد نام برد در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از جمله رمان‌های در خور تأمل اوست، که بنا بر همین رویکرد در جهت اصالت دادن به نوشتار زنانه در جامعه نگاشته شده است» (یانس و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۱۱). بازنمایی زنانه در بستر زندگی روزمره، خانواده و روابط عاطفی شکل می‌گیرد. شخصیت اصلی داستان زنی ارمنی به نام کلاریس آیوازیان است او یک زن خانه‌دار ۳۸ ساله است که در آبادان زندگی می‌کند. داستان زندگی او در دهه ۱۳۴۰ روایت می‌شود. شخصیت «کلاریس» به عنوان مادری وفادار، زنی خانه‌دار و همسری وظیفه‌شناس معرفی می‌شود که با گفتمان‌های درونی - انتقادی به چالش کشیده می‌شود. دال‌هایی مانند «سکوت»، «خلوت»، «آشپزخانه» و «یادداشت‌نویسی» به عنوان دال‌های شناور وارد گفتمان فمینیستی شده و مفصل‌بندی جدیدی از سوژگی زنانه ارائه می‌دهند. دال مرکزی این اثر «خودآگاهی زنانه» است که در دل گفتمان مسلط مردسالار، با مقاومت‌های خاموش و غیرمستقیم مفصل‌بندی شده است. گفتمان فمینیستی در این اثر با مقاومت نرم و بازتعریف سکوت و حضور بازنمایی می‌شود. «هژمونی مردسالارانه از طریق نرمال‌سازی نقش‌های جنسیتی بازتولید می‌شود، اما شخصیت اصلی از طریق کنش‌های فردی، بازتعریفی تدریجی از هویت زنانه ارائه می‌دهد. این رمان در دسته رمان‌های «مونث» قرار می‌گیرد» (دهقان نیری، ۱۳۹۷: ۶۵). داستان این رمان در جنوب ایران می‌گذرد و مشکلات یک زن خانه‌دار ایرانی - ارمنی در برآورده کردن توقعات خانواده اش را روایت می‌کند. «این اثر را اگر نتوان کاملاً به یک سنت مؤنث تمام عیار نسبت داد، حداقل می‌توان اظهار داشت که نزدیکترین رمان به این مرحله از سنت نوشتاری زنانه را باید رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» دانست» (پاک‌نهاد و جانفدا، ۱۳۹۳: ۵۷).

۳-۲- زوال کلنل: بازنمایی سوژه زن در سایه قدرت و سرکوب ایدئولوژیک

زوال کلنل رمانی از محمود دولت‌آبادی است که در سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۸۰ میلادی به زبان فارسی نوشته شد، اما نخستین بار در سال ۲۰۰۹ میلادی توسط ناشری سوئیسی به زبان آلمانی منتشر شد. «زوال کلنل، رمان سیاسی است که به روایت زندگی یک افسر سابق ارتش شاهنشاهی ملقب به «کلنل» می‌پردازد» (ادهمی و همکاران، ۱۴۰۳: ۳۱). بازنمایی زن با فضای سیاسی، خشونت ایدئولوژیک و تاریخ معاصر ایران درآمیخته است. زنان، از جمله «فرزانه»، در ساختار گفتمانی‌ای بازنمایی می‌شوند که تحت سیطره ایدئولوژی انقلابی، سرکوب و فقدان اختیار است. دال‌هایی چون «مرگ»، «بدن»، «خیانت» و «پدرسالاری سیاسی» حامل معنایی هستند که زن را به سوژه‌ای قربانی و مطرود بدل می‌کند. دال مرکزی این اثر «فقدان/انقیاد» است؛ فقدان حق انتخاب و صدا در برابر دستگاه‌های سرکوب سیاسی می‌باشد. گفتمان مردسالار دیگر صرفاً خانگی یا فرهنگی نیست، بلکه با اقتدار سیاسی و خشونت ایدئولوژیک عجین شده و امکان مفصل‌بندی مقاومت فردی بسیار محدود است. «رمان مذکور در زمینه رئالیسم اجتماعی است که فضای تیره و تار و

¹-Discursivity

²-Discourse order

راز آمیز دارد و داستان به شیوه جریان سیال ذهن، از ذهن و زبان شخصیت اصلی کلنل، روایت می‌شود» (ادهمی، ۱۴۰۳: ۳۲). داستان رمان تنها در یک شبانه‌روز می‌گذرد، اما در بازگشت به گذشته مرور و تأملی عمیق در حوادث تاریخ سده اخیر ایران و تلاش مردم در رسیدن به راه جامعه‌ای مدرن و پیشرفته را منعکس می‌کند. شخصیت کلنل، بر اساس یک شخصیت تاریخی، «محمدتقی خان پسیان»^۱ قهرمانی حتی برای ملی‌گرایان ایرانی امروز، ساخته شده است. «در این رمان به روشنی فضای خفقان‌آوری از نظام سلطه را می‌بینیم و قدرتمندترین ابزار این سلطه، در قالب خشونت نمادین جلوه می‌کند. این نوع خشونت در فضای رمان چنان پررنگ است که کنش شخصیت‌های داستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن‌ها را به افرادی سرخورده و ناگزیر تبدیل می‌کند» (همان: ۳۴).

۳-۳- مقایسه گفتمانی و ارزیابی نهایی

گفتمان جنسیت، بسته به فضای تاریخی و گفتمانی، به‌گونه‌ای متفاوت مفصل‌بندی می‌شود. در رمان پیرزاد، هویت زنانه در بستر زندگی روزمره با هژمونی نرم و مقاومت پنهان مواجه است، در حالی که در رمان دولت‌آبادی، هژمونی خشن سیاسی، زنان را به حاشیه می‌راند. سوژگی زنانه در هر دو اثر، حاصل چانه‌زنی معنایی و رویارویی با گفتمان‌های متناقض است. تحلیل گفتمان انتقادی، در چارچوب نظری لاکلائو و موفه، توان آن را دارد که لایه‌های پنهان قدرت، ایدئولوژی و زبان را در متون ادبی آشکار ساخته و روندهای بازنمایی زنان را در پیوند با ساختارهای اجتماعی و تاریخی تبیین کند.

۳-۴- تجزیه و تحلیل داده‌ها

تحلیل داده‌ها در این پژوهش در دو سطح توصیفی و تحلیلی صورت گرفته است. در سطح نخست، با تمرکز بر دورمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و زوال کلنل، گزاره‌هایی انتخاب شدند که بیشترین بار معنایی در بازنمایی زنان و موقعیت‌های جنسیتی را دارا هستند. گزینش این داده‌ها به‌صورت هدفمند و با تمرکز بر پاراگراف‌هایی انجام شد که بر نقش‌های اجتماعی، روانی و فرهنگی زنان در بستر پس از انقلاب اسلامی تأکید دارند. مفاهیمی چون انزوا، اطاعت، غربی، ترس، و ناتوانی درون این گزاره‌ها بازتاب یافته‌اند و با مفاهیم بنیادین گفتمان مردسالار پیوند یافته‌اند. در سطح تحلیلی، داده‌ها بر اساس مفاهیم محوری نظریه گفتمان نظیر دال مرکزی، دال شناور، هژمونی و مفصل‌بندی تحلیل شدند. گفتمان مردسالارانه از طریق تثبیت برخی مفاهیم چون «قدرت پدر»، «مرجعیت مردانه» و «نظم خانوادگی» تلاش دارد هویت زنانه را در قالب‌های سنتی بازتولید کند. در مقابل، نشانه‌هایی از مقاومت در روایت‌های زنانه و تجربه‌های زیسته شخصیت‌های اصلی قابل مشاهده است که تلاش دارند معنا و جایگاه خود را در برابر نظم مسلط بازتعریف کنند. تحلیل گفتمان این متون نشان می‌دهد که بازنمایی زنان در این آثار صرفاً بازتاب ساختار اجتماعی نیست، بلکه نوعی میدان نبرد معنایی میان گفتمان سلطه و گفتمان مقاومت است. هویت زنانه در این متون امری ایستا و از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه در دل تقابل‌های گفتمانی شکل می‌گیرد و بازتعریف می‌شود. ساختار متون به‌گونه‌ای است که شخصیت‌های زن هم در موقعیت فرودستی قرار دارند و هم امکان کنش‌گری، اعتراض، یا حتی شکستن چارچوب‌های گفتمانی مسلط را تجربه می‌کنند. در بخش تکمیلی تحلیل، از روش‌های پایه کمی برای طبقه‌بندی داده‌ها بهره گرفته شده است. مفاهیم واژگان کلیدی استخراج شده در دو حوزه مردسالارانه و فمینیستی دسته‌بندی و شمارش شدند. نتایج این طبقه‌بندی آماری به شناسایی بسامد مفاهیم کلیدی کمک کرده و نشان داده است که ساختار معنایی متون، بیشتر حول دال‌های مرتبط با گفتمان سلطه سازمان یافته است؛ با این حال، عناصر مقاومت نیز به‌عنوان خرده‌گفتمان‌هایی در دل متن به حیات خود ادامه می‌دهند. در نهایت، این تحلیل نشان می‌دهد که متون ادبی مورد بررسی، صرفاً بازتاب‌دهنده ایدئولوژی رسمی یا فضای اجتماعی نیستند، بلکه خود به‌عنوان بخشی از فضای گفتمانی جامعه عمل می‌کنند. روایت‌های موجود در این آثار، از یک سو در بازتولید ساختارهای قدرت نقش دارند و از سوی دیگر امکان شکل‌گیری روایت‌های بدیل و بر ساخت هویت‌های متکثر را نیز فراهم می‌سازند.

تحلیل متن برگزیده از کتاب «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، اثر زویا پیرزاد ۱۳۸۰

مادرم می‌گفت: «چرا مثل همه‌ی زن‌ها حلقه‌ات را دست چپ نمی‌کنی؟» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۱۴).

دال مرکزی: «حلقه» نماد ازدواج و پذیرش هنجار اجتماعی است.

^۱-(محمدتقی پسیان) ۱۲۷۰-۱۱ مهر ۱۳۰۰ در تبریز (معروف به کلنل محمدتقی خان پسیان از نظامیان اواخر دوره قاجار بود. او در سال ۱۳۰۰ پس از شورش علیه دولت مرکزی به نخست‌وزیری احمد قوام السلطنه، در جریان درگیری با عشایر کرد کرمانج در قوچان کشته شد.

دال شناور: «مثل همه زن‌ها» تبعیت از سنت یا مقاومت در برابر آن می‌باشد.

مفصل‌بندی: مادرهنجار سنتی را تثبیت می‌کند، اما کلاریس با نپوشیدن حلقه در دست چپ، آن را به چالش می‌کشد.

تنش میان گفتمان سنتی و فردگرایی؛ پذیرش یا مقاومت در برابر نقش‌های تثبیت‌شده زنان است.

قبرپر، ازدهانم پرید که «بد نیست عیب و ایراد خودمان را هم ببینیم. توقع انگشتر برلیان سه قیراطی داشتن» آلیس مجال‌نداد حرفم را تمام کنم. «مثلاً من چه عیب و ایرادی دارم که انگشتر برلیان نداشته باشم؟ از خانواده حسایی نیستم که هستیم» (همان: ۳۴).

دال مرکزی: «انگشتر برلیان» نماد جایگاه اجتماعی است.

دال‌های شناور: «عیب و ایراد» نقد فردی یا ضعف، «خانواده حسایی» مشروعیت اجتماعی.

مفصل‌بندی: کلاریس فردگرایی انتقادی را مطرح می‌کند، اما آلیس گفتمان طبقاتی را تثبیت می‌کند.

تقابل فردگرایی و طبقاتی؛ ارزش اجتماعی هنوز براساس خانواده نه شایستگی فردی تعیین می‌شود.

همسایه قد کوتاهم داشت دور و بر را نگاه می‌کرد. «چه آشپزخانه‌ی قشنگی. چقدر اوریزینال!» (همان: ۳۸).

دال مرکزی «آشپزخانه» نماد جایگاه اجتماعی و سبک زندگی مدرن است و دال شناور «اوریزینال» می‌تواند اصالت یا تجمل‌گرایی را بازنمایی کند.

مفصل‌بندی: همسایه با تأکید بر «اوریزینال» بودن، ارزش را به مصرف‌گرایی و تمایز طبقاتی پیوند می‌زند.

بازتولید گفتمان مصرف‌گرایی که منزلت اجتماعی را به دارایی‌های مادی گره می‌زند.

«به دست‌هایم نگاه کردم. به ناخن‌های از ته گرفته بی‌لاک. خانم سیمونیان هم وقت دست دادن متوجه خشکی دستم شده بود؟» (همان: ۵۷).

دال مرکزی: «دست‌ها» نماد خودآگاهی و قضاوت اجتماعی است.

دال‌های شناور: «ناخن‌های از ته گرفته، بی‌لاک، خشکی دست» سادگی یا بی‌توجهی به هنجارهای زنانه است.

مفصل‌بندی: کلاریس خود را از منظر دیگران ارزیابی می‌کند و با گفتمان زیبایی زنانه درگیر است.

درونی‌سازی هنجارهای اجتماعی؛ احساس نظارت بیرونی بر بدن و ظاهر زنان می‌باشد.

«هلو خاله!» مادر آرمینه را بغل کرد. «باز گفتید هلو؟ ما، که انگلیسی نیستیم. هستیم؟ بگو بارو!» (همان: ۷۱).

دال مرکزی: «واژه‌های انگلیسی» نماد نفوذ فرهنگ بیگانه است.

دال شناور: «هلو» در برابر «بارو» مدرنیته در برابر سنت زبانی است.

مفصل‌بندی: مادر آرمینه بر اصالت زبانی تأکید می‌کند و در برابر ورود واژه‌های بیگانه مقاومت نشان می‌دهد.

نتیجه: کشمکش سنت و مدرنیته؛ زبان به‌عنوان بستر هویت و مقاومت فرهنگی توجیه می‌کند.

«گمانم جزو معدود مردهایی هستم که آشپزی دوست دارند، در عوض متنفرم از سیاست» (همان: ۱۱۱).

دال مرکزی: «آشپزی» نماد شکستن کلیشه‌های جنسیتی است.

دال شناور: «متنفرم از سیاست» گریز از گفتمان قدرت و درگیری اجتماعی می‌باشد.

مفصل‌بندی: راوی با علاقه به آشپزی از نقش‌های سنتی مردانه فاصله می‌گیرد اما با بی‌تفاوتی به سیاست، مسئولیت اجتماعی را پس می‌زند.

چالش کلیشه‌های جنسیتی در برابر انفعال اجتماعی؛ پذیرش تغییرات فردی اما گریز از تغییرات کلان است.

«اول فکر می‌کرد پرستار معمولی‌ام. بعد که فهمید سرپرستار اتاق عمل هستم، گمانم خیلی ایمپرسد شد» (همان: ۱۵۴).

دال مرکزی: «سرپرستار» نماد قدرت و توانمندی زنان در محیط حرفه‌ای است.

دال شناور: «ایمپرسد شد» شگفتی ناشی از نابرابری انتظارات جنسیتی می‌باشد.

مفصل‌بندی: ابتدا راوی با پیش‌فرضی سنتی ارزیابی می‌شود، اما موقعیت حرفه‌ای او گفتمان مردسالار را به چالش می‌کشد.

مواجهه با شکاف بین کلیشه‌های جنسیتی و واقعیت توانمندی زنان در محیط کار است.

خانم نوراللهی گفت: «شما خانم‌های ارمنی خیلی از ما جلوترید. ما تازه باید برای داشتن چیزهایی بجننگیم که شما مدت‌هاست دارید. ما هنوز اول راهیم» (همان: ۱۹۳).

دال مرکزی: «حقوق زنان» به‌عنوان شاخص پیشرفت اجتماعی نشان داده می‌شود.

دال شناور: «جلوتر بودن» دسترسی به حقوق و آزادی‌های بیشتر زنان است. مفصل‌بندی: خانم نوراللهی نابرابری را اذعان می‌کند و از مبارزه زنان در جامعه خود سخن می‌گوید. بازنمایی تفاوت‌های اجتماعی-فرهنگی در موقعیت زنان و ضرورت مبارزه برای برابری است. کیسه و بسته به دست هن و هن کنان راه باریکه را رفت تا در فلزی، با خودم گفتم: «زن بیچاره. از زندگی چی دیده غیر از زحمت کشیدن» (همان: ۲۲۷). دال مرکزی: «زحمت کشیدن» نماد زندگی دشوار و فرودستی زنان می‌باشد. دال شناور: «زن بیچاره» همدردی یا پذیرش سرنوشت تحمیل شده است. مفصل‌بندی: راوی رنج زنان طبقه فرودست را می‌بیند اما آن را امری محتمل تلقی می‌کند. بازتولید گفتمان قربانی‌سازی زنان بدون ارائه امکان‌هایی با تغییر وضعیت است. صدای مادر از راهرو آمد. «باز با کفش گلی زدیدی توی خانه؟» (همان: ۲۹۳). دال مرکزی: «کفش گلی» نماد بی‌نظمی و تخطی از قواعد خانه می‌باشد. دال شناور: «باز» تکرار سرزنش و کنترل رفتاری است. مفصل‌بندی: مادر با تذکر مداوم بر نظافت و انضباط تأکید دارد که می‌تواند نمایانگر کنترل سنتی بر فضای خانه باشد. بازتاب گفتمان نظم و انضباط در محیط خانگی که اغلب از سوی مادران بازتولید می‌شود.

تحلیل متن برگزیده از کتاب «زوال کلنل»، اثر محمود دولت‌آبادی ۱۳۸۸.

«انقلاب پسران مرا از من دور کرد و من نمی‌دانم آن‌ها دقیقاً در چه نقطه‌ای سوختند و یا هنوز به این دلیل می‌سوزند» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۸: ۸). دال مرکزی: «انقلاب» نماد تحول سیاسی-اجتماعی و پیامدهای آن بر خانواده می‌باشد. دال شناور: «سوختن» رنج، فداکاری یا نابودی است. مفصل‌بندی: مادر از تأثیر انقلاب بر سرنوشت فرزندانش بی‌خبر است، که نشان دهنده فاصله‌ای عاطفی و عدم قطعیت تاریخی است. بحران هویتی و گسست خانوادگی در بستر تحولات سیاسی می‌باشد. «خواب زنانی که رحم‌هاشان را می‌شکافتند تا اینکه دیگر هیچ تخمی را پرورش ندهند و این تنها کاری است که آن‌ها می‌توانند انجام دهند، دیگر هیچ صدای جیغ، جیغ‌های بی‌صدا افسردگی و ناامیدی خفه می‌شدند» (همان: ۱۵). دال مرکزی: «شکافتن رحم» نماد طغیان زنان علیه چرخه زایش و تداوم سلطه می‌باشد. دال‌های شناور: «هیچ تخمی را پرورش ندهند» انکار نقش مادری به عنوان مقاومت یا، یأس است. مفصل‌بندی: زنان با انکار زایش، به نفی کامل نظامی که آن‌ها را محدود کرده، دست می‌زنند، اما جیغ‌های بی‌صدا نشان از سرکوب و ناامیدی عمیق دارد. بحران زنانگی و مقاومت در برابر گفتمان مادری در بستری از افسردگی و استیصال می‌باشد. «قبلاً شنیده بود که پرندگان کوچک و کم سن هرازچندگاهی در باد و باران و به ویژه در هوای گرگ و میش گم می‌شوند و باد آن‌ها را به سرزمین غریب می‌برد. او تمام آمد و رفت پروانه را در این نور می‌دید و هنگامی که ناپدید شد، تصور کرد که باد او را دور کرده و او گم شده است» (همان: ۲۸). دال مرکزی: «پرندگان کوچک» و «پروانه» نماد معصومیت، سرگردانی و ناپایداری می‌باشد. دال‌های شناور: «باد»، «هوای گرگ و میش»، «گم شدن» بی‌پناهی، تقدیر نامعلوم، و بی‌ثباتی است. مفصل‌بندی: پرنده و پروانه بازتاب انسان‌هایی هستند که در مواجهه با شرایط نامساعد، ناخواسته به سرزمین‌های بیگانه پرتاب می‌شوند. تصویری از سرگردانی و تبعید ناخواسته؛ گم شدن در باد به عنوان تمثیلی از بی‌ثباتی سرنوشت است. «شبی که پروانه نتوانست به منزل بیاید، به دل کلنل برات شده بود که باد پروانه را برده است و او داشت فکر می‌کرد که در طول این سال‌ها چند تا کبوتر با بال زخمی و خونی دیده است. صبورانه منتظر ماند و این تنها کاری بود که می‌توانست انجام دهد» (همان: ۲۸). دال مرکزی: «پروانه» نماد زن معصوم و آسیب‌پذیر که در معرض سرنوشت‌های ناخوشایند قرار دارد. دال‌های شناور: «باد» نیروهای بیرونی و بی‌رحم، «کبوتر با بال زخمی و خونی» نماد رنج و آسیب دیدگی، «انتظار صبورانه» نقش سنتی زنانه تسلیم و صبر.

مفصل‌بندی: کلنل به پروانه به‌عنوان یک موجود آسیب‌پذیر نگاه می‌کند، که در دنیای بی‌رحم آسیب دیده و نیازمند مراقبت است. زن در این وضعیت مجبور به تحمل رنج‌های مداوم است و تنها انتخاب او انتظار و صبر است.

این جمله نشان‌دهنده چالش‌های زنان در مواجهه با شرایط سخت و ناخواسته است، جایی که صبر و تحمل تنها گزینه پیش روی آن‌هاست. «با فراموش کردن این نکته که مرگ، یک فداستان است، شخص می‌تواند بار جهان را بردوشش بکشد و اندکی زندگی کند» (همان: ۴۱). دال مرکزی: مرگ و فداکاری.

دال شناور: «بارجهان» نقش زنان در تحمل سختی‌ها و سرکوب است.

مفصل‌بندی: گفتمان سنتی فداکاری زنانه را ستایش می‌کند و آن را بخشی از سرنوشت زن می‌داند، اما این روایت می‌تواند به چالش کشیده شود. نقد نقش زنان در فداکاری اجباری و بازتعریف مفهوم زیست زنانه می‌باشد.

«هرقدر هم باران زیادی می‌بارید، کفش‌های شیطانی‌اش هرگز به زمین خیس نمی‌رسید» (همان: ۵۴).

دال مرکزی: «کفش‌های شیطانی» نماد استقلال و سرکشی زن می‌باشد.

دال‌های شناور: «باران» موانع اجتماعی، «زمین خیس» سرکوب، «نمی‌رسید» مصونیت.

مفصل‌بندی: زن در برابر سلطه مقاومت می‌کند، اما جامعه این سرکشی را خطرناک و ناپسند می‌داند.

ایستادگی زن در برابر محدودیت‌ها، حتی اگر برچسب «شیطانی» بخورد.

امیر «من در خانه خودم، غریبه‌ام. تراژدی کل کشورما یکسان است. ماهم بیگانه‌ایم، غریبه‌هایی در دستان خودمان. این غم‌انگیز است. عجیب اینکه ما هنوز به آن عادت نکرده ایم. وای بر ما اگر عادت کنیم» (همان: ۸۹).

دال مرکزی: «غریبه» نماد بی‌خانمانی، بی‌هویتی و احساس عدم تعلق می‌باشد.

دال‌های شناور: «خانه‌خودم» فضای شخصی که تبدیل به بیگانگی می‌شود «تراژدی کل کشور» بی‌عدالتی اجتماعی و فردی، «عادت کردن» پذیرش سرنوشت تحمیلی است.

مفصل‌بندی: شخصیت احساس بیگانگی از خانه و سرزمین خود را دارد، که می‌تواند استعاره‌ای از فقدان حقوق و خودمختاری زنان در جامعه‌ای مردسالار باشد.

در این جمله، درست مانند زنان که در معرض سلطه و تبعیض‌اند، کل جامعه نیز در وضعیت غریبی از بی‌هویتی قرار دارد. پذیرش این وضعیت به معنای تسلیم در برابر سرنوشت است و هیچ‌کس نباید به این سرنوشت عادت کند و به چالش بی‌هویتی و بیگانگی اجتماعی اشاره دارد و نشان‌دهنده سرکوب و تسلیم در برابر شرایط سخت است، که می‌تواند به وضعیت زنان در جامعه‌ای مردسالار مرتبط باشد.

آن که سیل دارد به سازمان برود «او برگشت به زنی که روی مبل بود نگاهی انداخت تو، پیرزن شاشو، امشب راجع بهش فکر کن. فردا یا حرف می‌زنی یا می‌فرستمت پیش دوتا پسر ت بهشت زهرا، بیریدش به سلولش، سرباز» (همان: ۱۳۴).

دال مرکزی: «سیل دارد» نماد قدرت، اقتدار، سلطه و اشاره به شخصیت‌هایی است که در موقعیت‌های مردانه و سلطه‌جو قرار دارند.

دال‌های شناور: «سازمان» مؤسسه‌های قدرتمند و سرکوبگر، «زنی روی مبل» زن در موقعیت ضعیف و تابع، «بهشت زهرا» مکان مرگ و سرکوب است.

مفصل‌بندی: تفاوت در قدرت و موقعیت‌ها میان زن و مرد را در این جمله مشاهده می‌کنیم. مردی که به عنوان نماینده قدرت و سلطه در برابر زن قرار دارد. زن در موقعیتی است که باید تحت فشار، تصمیمات سخت بگیرد یا از سوی مردان قدرتمند تهدید به مرگ می‌شود. این جمله تصویری از سرکوب و تهدید دردنیای مردسالارانه است که زنان را در موقعیت‌های درمانده و تحت سلطه قرار می‌دهد، جایی که هیچ اختیاری برای تصمیم‌گیری ندارند.

«خستگی مثل لایه چربی به انسان می‌چسبد» (همان: ۱۵۶).

دال مرکزی: «خستگی» نماد بار روانی و جسمی که بردوش زنان گذاشته می‌شود.

دال‌های شناور: «لایه چربی» مقاومت ناپذیری و سنگینی، «چسبیدن» عدم توانایی رهایی از وضعیت می‌باشد.

مفصل‌بندی: خستگی به‌عنوان یک تجربه زنانه، استعاره‌ای از فشارهای اجتماعی، خانوادگی و شخصی است که زنان برای تحقق خواسته‌ها و نقش‌های مختلف خود متحمل می‌شوند. این جمله نشان‌دهنده فشارهای مداوم و سختی‌هایی است که بردوش زنان سنگینی می‌کند، و آن‌ها قادر به رهایی از این بار نیستند.

«انسان بدون امید چیزی جز یک حشره نیست، موجودی بی فکر و بدون آینده و مرد بدون آینده فقط می تواند به عقب بازگردد» (همان: ۱۷۵).

دال مرکزی: «انسان بدون امید» نماد بی جهتی، بی پناهی و فقدان آزادی است.

دال های شناور: «حشره» موجودی بی اراده و فاقد اختیار «بدون آینده» فقدان چشم انداز و آزادی «بازگشت به عقب» ناتوانی در پیشرفت و رهایی است. مفصل بندی: این جمله به وضعیت سرکوب و بی امیدی اشاره دارد که به ویژه زنان در جوامع مردسالار تجربه می کنند. زنانی که فاقد آینده و آزادی هستند، در شرایطی زندگی می کنند که به عقب بازگشتن و تسلیم شدن به وضعیت های گذشته اجتناب ناپذیر، نه تنها جامعه بلکه خانواده پدری هم آن ها را نمی پذیرند. نشانگر استعاره ای از زنان در جوامع سرکوب گراست که بدون امید و چشم انداز به آینده، تنها قادر به بازگشت به وضعیت های گذشته و تسلیم در برابر محدودیت های خانوادگی و اجتماعی اند. در جملات مورد بررسی، می توان به تصویرسازی های اجتماعی و روانی از زنان در جوامع مردسالار اشاره کرد. زنان در این جملات در وضعیت های سخت و سرکوب شده ای قرار دارند که مجبوره تحمل رنج های مداوم هستند و امکان رهایی از این فشارها برای آن ها وجود ندارد. «قدرت» در این جملات عمدتاً در دست مردان است که از موقعیت های سلطه گر خود برای تهدید و سرکوب زنان استفاده می کنند. زن در این روایت ها یا به طور فیزیکی و یا روانی تحت فشار است و به انتخاب هایی محدود و غیر آزاد دچار می شود.

از منظر فمینیستی، این جملات نمایانگر سرکوب، محدودیت و بی اختیاری زنان است که در برابر ساختارهای مردسالارانه مجبور به تسلیم و تحمل هستند. زنان به عنوان موجوداتی آسیب پذیر و وابسته به تصویر کشیده شده اند که تحت تهدید، تهمک و فشارهای اجتماعی به حاشیه رانده می شوند. در بیشترین جملات، زنان در موقعیت هایی قرار دارند که خود را بی پناه و فاقد اختیار احساس می کنند. «در رویکرد لاکلائو و موفه، دال مرکزی، مفاهیم «امید»، «قدرت»، «غریبی» و «سرکوب» است که بر هویت های زنان تأثیر می گذارند. در مقابل، دال های شناور مانند «زن»، «مرد»، «کشف های شیطانی»، «خستگی» و «بیگانگی» در این جملات بی ثبات و معانی مختلفی پیدا می کنند که نشان دهنده تنوع و پیچیدگی گفتمان ها و هویت های اجتماعی است. این دال ها نشان دهنده قدرت هژمونی مردانه در شکل دهی به هویت زنان و محدود کردن آزادی های آن ها بعنوان «جنس دوم» است. «دوبوا»، در کتاب مشهورش، «جنس دوم»، مفاهیم خاص فمینیسم اگزیستانسیالیستی^۱ را برای اولین بار ارائه می دهد» (غیاثیان و شاپوری، ۱۳۹۸: ۵۵۱). این تحلیل نشان می دهد که زنان در این جملات به عنوان موجوداتی منفعل و تحت سلطه ای که باید در برابر فشارهای اجتماعی نه تنها تسلیم بلکه سکوت کنند، تصویر می شوند. کتاب «جنس دوم»^۲ یکی از متن های مهم فمینیستی جهان معرفی می شود. جمله مشهور کتاب: زن، زن زاده نمی شود، بلکه زن می شود.^۳ دوبووار با این جمله، زن بودن را نه نتیجه ای طبیعی و بیولوژیک، بلکه برساخته ای اجتماعی و تاریخی می داند. او استدلال می کند که در تاریخ، فلسفه، ادبیات و مذهب، مرد همواره به عنوان «سوژه» و زن به عنوان «دیگری»^۴ تعریف شده است. مرد، معیار نرمال انسانی است و زن به مثابه موجودی ناقص، تبعی و ثانویه در نظر گرفته شده است. «در این کتاب، به تجزیه و تحلیل زن ها هنگامی که نقش های مختلفی را برعهده می گیرند، می پردازد؛ مثل زن شوهردار، زن روسپی، مادر، زن عارف، زن نارس نیست و زن عاشق در پایان به این نتیجه رسید که سرخوردگی ها نتیجه عملکرد خود زن نیست، بلکه نتیجه مواردی است که از طرف جامعه مردسالار به زن تحمیل می شود» (همان: ۵۵۳). رویکرد لاکلائو و موفه به ویژه در بررسی «مفصل بندی» قدرت و هژمونی در روابط جنسیتی کمک می کند تا فهم عمیق تری از نحوه ساخت هویت زنان و مواجهه آن ها با سرکوب اجتماعی و جنسیتی به دست آوریم.

^۱ - فمینیسم اگزیستانسیالیستی رویکردی است که بر آزادی، مسئولیت فردی و ساخت اجتماعی هویت زن تأکید دارد «زاده نمی شود بلکه زن می شود»، این جمله مشهور از سیمون

دوبووار است که بیان می کند هویت زنانه ذاتاً بیولوژیکی نیست بلکه محصول فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی است.

^۲ - Second Sex

^۳ - On ne naît pas femme : on le devient

^۴ - The Other

نتیجه‌گیری

این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری لاکلائو و موفه، نشان می‌دهد که در زمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و زوال کلنل در بستر گفتمان فمینیستی به بازنمایی هویت زنانه در جامعه پس از انقلاب اسلامی می‌پردازند و به‌طور مؤثر، پیچیدگی‌ها و تقابل‌های میان گفتمان‌های مردسالارانه و فمینیستی را آشکار می‌سازند. این آثار نه تنها گفتمان مسلط جنسیتی را به چالش می‌کشند، بلکه از طریق زنجیره‌های دلالتی، فرآیند مقاومت و بازسازی هویت زنانه را به تصویر می‌کشند. نتیجه این پژوهش همسو است با (عباسی، ۱۳۹۴: ۲۷) «در این زمینه، این تحقیق بر بازسازی ساختارهای گفتمانی تأکید دارد و نشان می‌دهد که چگونه هریک از این آثار به‌طور خاص، گفتمان‌های جنسیتی را به چالش کشیده و نحوه مقاومت زنان در برابر ساختارهای اجتماعی مردسالار را به‌دقت بازتاب می‌دهد. این پژوهش با رویکردی میان‌رشته‌ای و کارآمد برای واکاوی فرآیندهای شکل‌دهنده به هویت زنانه و برساخت اجتماعی جنسیت فراهم می‌کند». یافته‌های این تحلیل نشان می‌دهد که گفتمان مردسالار در این متون از طریق مفصل‌بندی دال‌هایی چون «قدرت»، «سرکوب»، «طاعت» و «غریبی»، زنان را در چارچوب‌هایی وابسته، بی‌اختیار و حاشیه‌نشین بازنمایی می‌کند. این بازنمایی‌ها در بستر ساختارهای اجتماعی و سیاسی پس از انقلاب اسلامی، شکل گرفته‌اند و در پی بازتولید نقش‌های جنسیتی سنتی‌اند. جملاتی مانند «زن بیچاره» یا «غریبه بودن در خانه خود» دلالت بر حذف یا تضعیف جایگاه زنان در مناسبات قدرت و اجتماع دارند، در حالی که نشانه‌هایی مانند «شخصی که سبیل دارد» بر سلطه گفتمان مردانه تأکید می‌کنند. به‌طور خاص، «نظریه معنایی تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه، شامل مفاهیمی مانند دال مرکزی، دال شناور و مفصل‌بندی، در دو اثر ادبی واکاوی می‌شود تا چگونگی بازنمایی زنان در این متون و دلالت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی متفاوت آن‌ها تحلیل شوند» (سعیدی، ۱۴۰۰: ۱۸۸). از سوی دیگر، این آثار تنها بازتابنده سلطه نیستند، بلکه با برجسته‌سازی دال‌هایی چون «مساوات»، «آزادی» و «نفی استبداد» که در حول دال مرکزی «نابرابری اجتماعی» مفصل‌بندی شده‌اند امکان شکل‌گیری گفتمان‌های بدیل و مقاوم را نیز فراهم می‌کنند. در همین راستا، «تثبیت یا چالش گفتمان مردسالارانه با استفاده از صداها و مختلف و نشان دادن زنان به‌عنوان کنشگران فعال، رمان به چالش کشیدن هژمونی مردسالارانه و ارائه هویت مستقل برای زنان را نشان می‌دهد» (وطنی و صالحی، ۱۳۹۹: ۳۸۸-۳۷۷). نتیجه برگرفته از این پژوهش همسو با سعیدی (۱۴۰۰)، وطنی و صالحی (۱۳۹۹ و ۱۳۹۴) می‌باشد. این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب میان‌رشته‌ای، به تحلیل تقابل گفتمان‌های مردسالار و فمینیستی در ادبیات معاصر فارسی پس از انقلاب اسلامی می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهند که هویت زنانه در بستری پویا و متقابل شکل می‌گیرد و زنان از موقعیت ابژه به فاعلی کنشگر بدل می‌شوند. رویکرد فمینیستی در پیوند با نظریه لاکلائو و موفه، امکان شناسایی سازوکارهای سلطه، مقاومت و بازتولید هژمونی در متن را فراهم می‌سازد. نوآوری اصلی پژوهش، تلفیق مفاهیم فمینیستی، زبان‌شناسی گفتمان و علوم سیاسی و نیز توجه به نقش رسانه‌های دیجیتال در بازنمایی هویت زنانه است. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده بر تحلیل گفتمان‌های جنسیتی در فضای مجازی متمرکز شوند تا ابعاد نوین تحولات هویتی زنان در عصر دیجیتال، پلتفرم‌هایی مانند اینستاگرام و توییتر به‌عنوان صحنه‌های جدید گفتمان‌سازی، قابلیت بررسی چگونگی بازنمایی هویت زنانه و چالش‌های فمینیستی در عصر رسانه را دارند، آشکار شود.

منابع

- ۱- آزادی، مریم؛ آذری، غلامرضا؛ ایرجی، مریم (۱۴۰۳). تحلیل گفتمان انتقادی عامل فریبکاری تحصیلی در دانش‌آموزان دختر دوره متوسطه دوم، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۶(۴)، ۱۷۱-۱۳۳.
- ۲- آقائوری، نعیمه؛ فاضلی، مهیود؛ حسینی، شکوه السادات؛ آقاحسینی، حسین (۱۴۰۳). تحلیل و بررسی غیریت‌سازی در اشعار فدوی طوقان و سپیده کاشانی از دیدگاه نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی پاییز و زمستان ۱۴۰۳. سال ششم، شماره ۱۲، ۳۰-۷.
- ۳- پارسا، ندا؛ رحیمی روشن، حسن؛ مکرمی پور، محمدباقر (۱۴۰۳). تحلیل روانشناختی کنشگری زنان در انقلاب اسلامی، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، دوره ۱۴، شماره ۵۳، اسفند ۱۴۰۳، صفحه ۲۱-۱.
- ۴- پیرزاد، زویا (۱۳۸۰). چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم. تهران: نی.
- ۵- تاجیک، محمدرضا؛ شکورزاده، پریسا (۱۳۹۸). تأملی بر امکان سوژه سیاسی با توجه به نظریه‌ی ارنستو لاکلاو. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۰(۳)، ۵۲-۷۳.
- ۶- دادخواه تهرانی، مریم (۱۳۹۹). تحلیل گفتمان انتقادی در آثار محمود استاد محمد با رویکرد فمینیستی، پژوهش‌نامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، فصلنامه علمی (مقاله علمی-پژوهشی)، سال یازدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۹، ۱۲۳-۱۰۱.
- ۷- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۸). زوال کلنل. تهران: چشمه.
- ۸- رحیمیان، محمدپور (۱۳۹۸). تحلیل گفتمان انتقادی شخصیت زنان در داستان «مالیخولیای محبوب من» فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، ۱۲(۴۸)، ۲۰۲-۲۲۴.
- ۹- سعیدی، کیهان و پارسا، سید احمد (۱۴۰۲). تحلیل منطق گفتمانی فرامتن‌های پیوسته مؤلف-راوی در شازده حمام پاپلی یزدی، مطالعات زبانی و بلاغی، دروه ۱۴، شماره ۳۱، ۱۶۱-۱۹۰.
- ۱۰- شیلی هایت، جانت (۱۳۸۹). روان‌شناسی زنان، ترجمه اکرم خمسه، چاپ سوم، تهران: آگه.
- ۱۱- صابرپور، زینب (۱۳۹۳). جنس دوم به عنوان مبنای نظری برای تحلیل فمینیستی انتقادی گفتمان، نشریه جستارهای نوین ادبی، دوره ۴۷، شماره ۱(۱۸۴)، صفحه ۵۰-۲۷.
- ۱۲- عباسی، ابراهیم (۱۳۹۳). حزب جمهوری اسلامی؛ مهم‌ترین اجتماع اسلام انقلابی در ایران: تبارها و ریشه‌ها. پژوهش‌نامه علوم سیاسی، دوره ۹، شماره ۴، ۲۱۳-۱۷۱.
- ۱۳- _____، _____ (۱۳۹۴). اجتماع‌گرایی به مثابه روش تحلیل: تلاشی برای بومی‌نگری در علوم اجتماعی، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی.
- ۱۴- عباسی، فاطمه (۱۳۹۴). تحلیل انتقادی گفتمان غالب در اشعار فروغ فرخزاد براساس نظریه فرکلاف، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
- ۱۵- علی اکبری، نسربین؛ محمدی، فرزانه (۱۴۰۲). تحلیل گفتمان انتقادی شعری از سیمین بهبهانی، تحلیل گفتمان ادبی، دوره ۱، شماره ۱، ۴۸-۲۳.
- ۱۶- غفاری، غلامرضا؛ جعفری مقدم، محسن (۱۳۹۸). علوم انسانی، تحولات گفتمانی و برنامه‌ریزی توسعه در ایران ۱۳۹۲-۱۳۵۷، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره یازدهم، تابستان ۱۳۹۸، دوره ۳، شماره ۴۳، ص ۱۰۷-۵۵.
- ۱۷- فضلی‌نژاد، مینو (۱۴۰۲). اصول علم زبان‌شناسی. تهران: خزه.

- ۱۸- قاسمی اصل، زینب (۱۳۹۶). پایان نامه با عنوان مطالعه زبان شناختی بازنمایی اخبار ایران در مطبوعات عرب با تکیه بر رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی مطالعه موردی روزنامه الشرق الاوسط، الحیاء، دانشگاه تهران.
- ۱۹- قنبری عبدالملکی، رضا؛ فیروزیان پوراصفهان، آیلین (۱۴۰۱). تحلیل انتقادی دال مرکزی و برهم‌کنش دال‌های شناور در گفتمان رمان «سال‌های ابری» بر اساس رویکرد لاکلاو و مربع ایدئولوژیک ون‌دایک، دوره ۹، شماره ۱۶، ۱۴۱-۱۶۸.
- ۲۰- قهرمان، میثم (۱۴۰۳). چگونگی شکل‌گیری گفتمان انقلابی در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی (با بهره‌گیری از رویکرد گفتمانی لاکلاو و موفه)، پژوهشنامه انقلاب اسلامی تابستان ۱۴۰۳، شماره ۵۱، صفحه ۵۹-۳۹.
- ۲۱- کوهگرد، علی؛ رهبر، بهزاد (۱۴۰۳). بررسی سوگیری جنسیتی در کتاب‌های «فارسی ایران امروز» و «گام اول»: پژوهشی پیکره‌بنیاد، زبان پژوهی، دوره ۱۶، شماره ۵۲، صفحه ۶۹-۳۹.
- ۲۲- موسوی، رقیه؛ کوپا، فاطمه (۱۴۰۰). حوزه‌های گفتمانی در حکایت «عاشق منافق» در حدیقه الحقیقه با تکیه بر نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه. متن پژوهی ادبی، دوره ۲۵، شماره ۸۸، تابستان ۱۴۰۰، صفحه ۲۴۸-۲۶۵.
- ۲۳- مولازاده، مریم؛ طالب‌پور، فریده (۱۴۰۱). تحلیل انتقادی گفتمان مد بر اساس آراء لاکلاو و موفه؛ گذر از مصرف متظاهران به مصرف خلاقانه، مجله مبانی نظری هنرهای تجسمی، دوره ۷، شماره ۱، صفحه ۱۸۵-۱۷۱.
- ۲۴- نیازی، محسن؛ هلالی ستوده، مینا؛ امیدی، زینب (۱۴۰۳). تحلیل گفتمان فیلم میم مثل مادر با رویکرد لاکلاو و موفه، فصل‌نامه کودکان استثنایی. ۱۴۰۳؛ دوره ۲۴، شماره ۱: صفحه ۹۷-۱۰۹.
- ۲۵- وطنی، روشنگر؛ صالحی بهناز (۱۳۹۹). بررسی نظریه گفتمان قدرت و زبان میشل فوکو و هویت زنانه در رمان «سووشون» سیمین دانشور، مطالعات ادبیات تطبیقی، بهار ۱۳۹۹، شماره ۵۳.
- ۲۶- هدایت، عثمان؛ مرادی، حمید؛ گرجی، مصطفی (۱۴۰۱). تحلیل گفتمان انتقادی رمان آخرین انار دنیا. پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، دوره ۱، شماره ۱، صفحه ۱۶۷-۱۴۷.
- ۲۷- یانس، ندا؛ پاشایی فخری، کامران؛ عادل‌زاده، پروانه (۱۳۹۸). سبک‌شناسی دیدگاه فمینیستی در کتاب چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم بر اساس دیدگاه لوکاج «مطالعات ادبیات تطبیقی، سال سیزدهم، شماره ۵۱، پاییز ۱۳۹۸؛ صفحه ۲۳۹-۳۰۸.
- 28- Laclau, Ernesto & Mouffe, Chantal. (1985). Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics.
- 29- Saussure, Ferdinand de. (1916). Cours de linguistique Générale. Translated by Roy Harris. London: Duckworth.

Women in the Text and on the Margin: A Re-reading of Feminist Discourse in Persian Fiction from the Islamic Revolution to the Third Decade (1979-2009) through the Framework of Laclau and Mouffe

Case Studies: Cheragh-ha ra Man Khamoosh Mikonam and Zavāl-e Kolonel

Minoos Fazlinejad ¹, Maryam Irji ^{2*}, Ali Rabi ³

¹ Department of Linguistics, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

^{2*} Department of Linguistics, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding author)

³ Department of Linguistics, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: miraji180@gmail.com (Corresponding author)

Abstract

Since the 1979 Islamic Revolution, Persian fiction has served as a significant platform for exploring and representing female identity and the socio-cultural challenges faced by women in Iran. While existing studies have largely examined the depiction of women in these literary works descriptively, fewer have employed a discourse-theoretical framework to analyze the ideological construction of womanhood critically. This study adopts a descriptive-analytical methodology, grounded in Critical Discourse Analysis (CDA) and the discourse theory of Ernesto Laclau and Chantal Mouffe, to investigate how the discourse of femininity is articulated in two notable post-revolutionary novels: *Cheragh-ha ra Man Khamoosh Mikonam* by Zoya Pirzad and *Zavāl-e Kolonel* by Mahmoud Dowlatbadi. To situate the analysis within a broader literary context, a comparative framework including twenty thematically related contemporary novels is also incorporated. Discourse analysis, as an interdisciplinary approach, enables the study of language as a site of power, ideology, and identity construction. The selected novels reflect contrasting modes of female representation: Pirzad's novel portrays women within the domestic and everyday sphere, emphasizing subtle resistance to patriarchal norms, while Dowlatbadi's narrative places women in a politically repressive and ideologically charged environment. These contrasting representations highlight the influence of historical and socio-political contexts on the discursive construction of gender. Female identity in these texts is constructed as a fluid and dynamic entity, shaped through the interplay of discursive forces, hegemonic structures, and diverse linguistic negotiation strategies.

Keywords: Discursive Articulation, Female Subjectivity, Gender Ideology, Representation of Female Identity, Social Construction.